

دكتور عبدالصمد حامد

## قانون اساسی مدون و نقش سرنوشت ساز آن

### درین مرحله حیاتی افغانستان

هوس تعبیری و خواب امل چند  
 زفرصت غافلې امروز فرداست  
 درین محفل گداز اشک شمعی  
 نشاط از هر که باشد، کاهش ازماست  
 ( بیدل )

نظری بر مسوده رسماً اعلان شده قانون اساسی افغانستان :

ضمن بحث قبلی راجع به تأمین امنیت در افغانستان احتمالاً تا حدی روشن شده باشد که از یک جانب خصوصیت نظام حقوقی و اجتماعی یک دولت برای تأمین امنیت آن و از جانب دیگر تأمین امنیت در کشور بر نفاذ نظام حقوقی و اجتماعی تأثیر و نقش تعیین کننده دارد . اگر قانون اساسی مدون یک دولت حاوی عده از دستایر حقوقی نافذ در یک دولت بدانیم که قاعدتاً توسط مرجع علیا و ممثل اراده اکثریت مردم آن با رعایت عملیه معین در وثیقه خاص تدوین و تنظیم یافته و از لحاظ محتوی معمولاً حاوی دستایر حقوقی می باشد، که از طریق نفاذ عملی خود در حیات روزمره جامعه مذکور بنیاد نظام حقوقی، اجتماعی، کننوری، اقتصادی و سیاسی دولت مذکور را تشکیل میدهد . پس باید بپذیریم که ارزش های زیر بنایی دستایر قانون اساسی آن بصورت خاص البته قانون اساسی آینده افغانستان و تدابیر مجوزه سازمانی و اساسی آن در رابطه بانفاذ دستایر مذکور برای بقای این کشور و رفاه مردم آن نقش قاطع خواهد داشت . لذا وثایق موسوم به قانون اساسی که شرایط فوق الذکر را به معنی شکلی آن تکمیل ولی در زندگی روزمره بنا بر هر دلیلی که باشد نافذ نگردد، در حقیقت نمیتوان آنرا قانون اساسی خواند و لو که اکثر دول در جهان سوم و عده از دول معظم جهانی دارای چنین وثایق شکلاً شبیه قانون اساسی ولی فاقد چلش بوده و بنا بر تجمل پسندی سیاسی و یا هم به حیث یک وسیله سطحی ابرای ذمه آنرا قانون اساسی می نامند.

بنا بر خاصیت کمتر تحرک آسپایی <sup>دولت</sup> جامعه نسبتاً منزوی آنزمان افغانستان و بنا بر ایجابات جو سیاسی جهانی و منطقوی آنزمان در باره افغانستان و نظام داخلی اش باید گفت که با وجود اغتشاش چند ماهه سال ۱۳۰۷ که منجر به سقوط دوره امانی شد، از آغاز دوره قانون اساسی مدون، نظامنامه اساسی دوره امانی در سال ۱۳۰۲ تا اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ قرن ۲۰ برای تأمین صلح و ثبات درین کشور زمینه مساعد بود. ولی چیزی بیشتر از سی سال اخیر تقریباً بعد از

اینکه امریکا مجبور به ترک ویتنام شد، وضع منطقه و افغانستان در جهت مخالف تغییر یافت و بعد از تجزیه پاکستان و کودتای داؤد خان، ولی بهر صورت بعد از کودتای ثور کمونستان دوران صلح و ثبات در افغانستان پایان یافت.

باوجود جهاد ۱۴ ساله کم نظیر و پر از قربانی مردم ما که با روحیه قوی مبارزه و مقاومت برای دفاع از عقیده، خاک و نوامیس ملی صورت گرفت و در آخر آن قشون سرخ مجبور به ترک خاک ما شد و دست نشانندگان کمونست شان در کابل رسماً سقوط کردند، متأسفانه صلح و ثبات در کشور تأمین نه شد. با آنهم این دوره برای مردم ما حاوی احساس کم نظیر و با ارزش عضویت فعال در خانواده بزرگ جهانی شد و بهره مندی از تساند معنوی و مادی مردم و مراجع رسمی عده زیاد دول جهان و احساس امتنان در برابر شان بود.

دوره مابعد متأسفانه دوره خانه جنگی با همه عواقب مصیبت بار آن مخصوصاً دوره مداخلات دوست و دشمن در امور داخلی افغانستان و ازین طریق ایجاد خلای سیاسی گردید که بصورت مستقیم یا غیر مستقیم با فاجعه ۱۱ سپتامبر نیویارک و واشنگتن در رابطه قرار گرفت و باعث مایوسی مردم ما از اکثر حلقه های افغانی مدعی خدمت در راه جهاد و آزادی کشور و حامیان نو افغانی شان شد. دوره ما بعد فاجعه مذکور یازده سپتامبر با حضور عملیات نظامی قدرتهای عضو ائتلاف جهانی ضد تروریسم بین المللی به رهبری امریکا آغاز و تا ایندم دوام دارد ولی با همه اقدامات نظامی و سیاسی و کمک های و لو غیر کافی مالی به شهادت اخبار و اظهارات عده از اهل خیره غیر افغانی از آن تا هنوز نتیجه مطلوب میسر نشد. یکی از مشخصات این دوره اتخاذ موقف اقلاً با شک و شبه در برابر اکثر حلقه های اسلامی و نزد عده دیگری هم برخورد منفی در برابر اسلام و تمدن آن مخصوصاً در برابر جهاد و مجاهد میباشد. نه تنها شیرازه از هم گسیخته نظام دولت ترمیم و صلح و ثبات کشور تأمین نیافته، بلکه مداخلات منفی ولی با هم متضاد حلقه های غیر افغانی به اشکال دیگر تا هنوز دوام دارد. فضای عدم اعتماد بین حلقه های متعدد افغانی وجود دارد و عناصر مغرض افغانی و غیر افغانی درین راه فعالتر شده اند، یعنی روابط اجتماعی یا قدرتهای اجتماعی کما فی السابق از غریزه بغض و خوف سر چشمه میگیرند. یکی از مشخصات این دوره عبارت از اتخاذ موقف اقلاً توأم باشک شبه در برابر نهضت ها و حلقه های اسلامی و نزد عده دیگری هم برخورد منفی در برابر اسلام و تمدن آن مخصوصاً در برابر جهاد مردم ما و مجاهد میباشد. در حالیکه تصویب سه قانون اساسی مدون افغانستان بنا بر عوامل نافذ خارجی و داخلی به ابتکار مراکز قدرت آنزمان و به درجه اول به منظور تحقق اهداف مطلوب شان، با رعایت حتی المقدور تحقق دساتیر آن ولو قسمی و جزئی ولی صلح آمیز صورت میگرفت.

قراریکه واضح شده وضع در سطح سیاست جهانی و منطقوی و افغانی تا حد زیاد عوض شده.

امروز حلقه های دوردست دنیا اقلآ در سطح گفتار مدعی داشتن علایق در افغانستان هستند. نه تنها از طریق ملل متحد عملاً حدودی راجع به آزادی عمل مجلس موسسان این کشور در ارتباط به قانون اساسی افغانستان وضع شده بلکه بنا بر علل از هم مختلف دول و حلقه های ذی‌علاقه درین مورد مداخلات ضد و نقیض نموده اند و احتمالاً این روش شان دوام خواهد داشت. تاهنوز بین عدّه از حلقه های فعال افغانی دشمنی ناشی از سوء ظن و عدم اعتماد و تاحدی هم از قدرت طلبی غیر واقعیت بینانه و دور از انصاف کما فی السابق وجود دارد .

بالاخره باید گفت که باوجود علاقه مفرط اکثریت قاطع مردم ما به خاک و وطن راجع به سهم خود و دیگران درین خانه مشترک عموماً تصور دور از واقعیت دارند، یعنی به خود حق از حد زیاد و برای دیگران حق از حد کم قایل میشوند.

بصورت خلص باید گفت که غریزه حُبّ طوریکه در بحث قبلی راجع به تأمین امنیت تذکر یسافت به حیث یکی از چهار غریزه ایجاد کننده قدرت های اجتماعی ملت افغان در برابر وطن و خاک شان تبارز میکند ولی در سایر موارد غریزه بغض و خوف به تناسب حُب و رجا خیلی قوی تر میباشد.

لهذا وظیفه بسیار مشکل تاریخی که ملت افغان به صورت عام و مسولین مستقیم و غیر مستقیم امور کشور در داخل و خارج از افغانستان بصورت خاص به آن مواجه اند، این خواهد بود که قانون اساسی مدون افغانستان و جریان عملیه تصویب و تطبیق اش و خصوصیت محتوی آن باعث وصل و نه عامل فصل<sup>شده</sup> حلقه های موثر جامعه و در نهایت زیر بنای واقعی نظام/ضامن ثبات میهن و رفاه هموطنان را تشکیل دهد.

با توجه به اینکه قانون اساسی علاوه بر اوصاف مذکور قبلی و در عین حال حاوی عملیه ارج گذاری بر یک عدّه ارزشهای میباشد که بنیاد روابط ذات البینی افراد جامعه یک دولت را تشکیل میدهد، باید ضمن بررسی محتویات مورد بحث قانون اساسی راجع به ارزشهای مذکور که تحقق آن اصلاً هدف این قانون اساسی را تشکیل میدهد یا باید بدهد، اشاره مختصری صورت میگیرد:

حکمت خلقت، واقعیت تاریخ به حیث یک جریان و عدم سکون آن، مقتضیات عصر و دورنمای همزیستی خانواده بشری عاری از تحکیم ظالم بر مظلوم، ایجاب آمیزش سازنده بین ارزشهای پسندیده سنتی با ماهیت پسندیده متین و دوامدار جامعه و یک عدّه ارزشهای ناشی از نو آوری نهفته در سرشت انسانی مینماید.

### اصول اسلام بحیث منبع مشروعیت قانون اساسی افغانستان :

اصول اسلام حاوی ارزش های میباشد که بر مبنی آن نظام جوامع اسلامی در سطوح مختلف از جمله در سطح دولت<sup>د</sup> در سطح روابط آن با دول دیگر استوار میباشد . مردم افغانستان از قرون

متمادی باینطرف خود را به این واقعیت پابند میدانستند. چنانچه در گذشته نزدیک کتله های بزرگ جامعه افغانی با جهاد خالصانه خویش و تحمل قربانی کم نظیر در مقابل خطر یکه ارزش های متین و مداوم زیر بنای جامعه شانرا تهدید میکرد عملاً وابسته گی ملت افغان را با این ارزش ها ثابت کردند و جامعه بشری نیز بوسیله فیصله نامه متفق رای اسامبله عمومی م م تقریباً ۱۳ سال پیش مؤید این واقعیت شد که برای صلح و ثبات در افغانستان کرکتر اسلامی آن شرط است، لذا در برابر شک و تردید آنعده از دانشمندان مغرب زمین که یگانه منبع مشروعیت نظام یک جامعه و یک دولت را ناشی از اراده آزاد مردم آن میدانند، باید به واقعیت فوق الذکر اشاره شود. از جانب دیگر بعضی حلقه های جوامع اسلامی که اصلاً ضرورت وجود قانون اساسی را با استفاده از شعار های مانند "قرآن" قانون اساسی ماست، رد میکنند، متوجه نیستند که در مقام مقایسه قرار دادن کلام خالق را با پدیده دست انسان به حیث قانون اساسی، گناه است. علاوه برین این واقعیت را هم باید پذیرفت که یکی از اولین اقدام آن حضرت رسول اکرم (ص) بعد از هجرت توسط میثاق ها در حقیقت نظام اساسی اولین دولت اسلامی را در محدوده جغرافیای شهر یثرب و حومه اش متشکل از مهاجر، انصار و سه قبیله یهود، به رهبری حضرت رسول اکرم (ص) تاسیس نمودند.

بین متفکرین سیاسی امروزی در مغرب زمین هم راجع به ارزیابی ماهیت قانون اساسی به حیث اصول علیای تکوینی دولت اختلاف نظر موجود است: طرز دید متکی بر پذیرش وجود "حقوق طبیعی انسان" که تفکر مربوط به Roul of Law, Rechtsstaat از آن نشأت میکند، بر خلاف منسویین طرز دید "Positivism" که قانون اساسی را به حیث مرجع نهائی توضیحی، یعنی مبدأ نو نظام حقوقی دولت میدانند. معتقد به وجود و نفاذ دساتیر حقوقی میباشد، که ذاتاً مافوق و ما قبل دساتیر موضوعه دولت (به شمول قانون اساسی) بوده و اصلاً تغییر نمی پذیرند. این طرز دید مثلاً در ماده اول قانون اساسی جرمنی منعکس شده و بر مبنی آن در یکی از فیصله های محکمه علیای قانون اساسی دولت فدرال جرمنی چنین افاده میشود: "دساتیر حقوقی مافوق مثبت وجود دارند که واضح قانون اساسی را نیز مقید میسازند." به موجب چنین یک طرز دید در حقیقت قدرت دولت محدود شده و مفهوم "نسبتاً مطلق" دیموکراسی رادیکال چنانچه روسو آنرا تشخیص داده به حیث یک واقعیت نسبی تعدیل یافته و ازین طریق از لحاظ ماهیت نسبی و غیر مبدیه بی آن با طرز تفکر سیاسی دانشمندان معتدل مسلمان تا اندازه تقارن مییابد. البته با این فرق قابل ملاحظه ای که در جوامع مسلمان احکام قرآن و سنت نسبی به حیث مبدأ چنین دساتیر حقوقی به سوبه قانون اساسی شناخته میشوند و نه دساتیر اصولاً ناشی از طبیعت بشر. باوجود تقارن بین هر دو نظر در برداشت از ماهیت محدود و مشروط قدرت دولت و درباره اعتقاد به

وجود دساتیر حقوقی بالاتر از صلاحیت واضع قانون اساسی و محتوای آن و با در نظر داشت اختلاف نظر راجع به مبدأ دساتیر حقوقی مذکور باید دید که در عمل نظام یک دولت مقید در حدود اصول اسلام و با نظام حقوقی متعهد به ارزشهای ناشی از مبدأ طبیعت بشر تا چه حد با هم دیگر شباهت داشته می‌توانند. اصول اسلام اکثریت قاطع حقوق لیبرال، سوسیال و مؤسساتی institutionell بشر مندرج در میثاق‌های م.م را احتوا میکند: از قبیل حق و وظیفه و اشتراک در عملیه تمثیل اراده مردم دولت یکی از اصول مهم جامعه اسلامی میباشد. همچنان بنا بر یکی از دساتیر اصول اسلام وجبیه هر مسلمان مشوره کردن در امور با دیگران ولی اتخاذ تصمیم از مسوولیت خودش میباشد. این اصل هسته کولتور تبادل نظر صریح با رعایت امانت داری و صمیمیت ذات البینی و قبول مسوولیت افراد را تشکیل میدهد. اصل مهم دیگر حفظ توازن بین نفاذ قدرت دولت توسط منسوبین آن و آزادی و حقوق مردم میباشد. "اگر خداوند (ج) یک گروه از مردم را بوسیله گروهی دیگر دفع نمیکرد زمین فاسد میشد" (سوره البقره آیت ۲۵۱) برای جلوگیری از فساد در زمین و در یک دولت با پیروی از مشیت خالق/انسان به حیث مخلوق متعهد به سویه خویش مکلف است تا تدابیر لازم سازمانی و تطبیق دساتیر مناسب برای توازن بین قدرتهای اجتماعی یک دولت و ایجاد توازن، قدرت بین اراکین آن مانع سوء استفاده از قدرت ایشان گردد.

تدابیر لازم درین راه در ابعاد متعدد تطبیق شده میتواند که از تضمین آزادی های فردی در برابر قدرت دولت گرفته تا خصوصیت قدرتهای اجتماعی و طرز توزیع آن در نظام یک دولت سیستم توزیع صلاحیت ها بین اراکین دولت که معمولاً بصورت غیر دقیق به نام تفکیک قوا بین قوای ثلاثه تقنینی اجراییه و قضائیه یاد میشود.

همچنان توزیع صلاحیت های اداری دولت مبنی بر اصل مرکزیت یا عدم مرکزیت و یا انواع امتزاج بین هر دو اصل اداری:

تشخیص وظایف قوای امنیتی و حتی در بعضی موارد نقش اردو در ارتباط به این موضوع میتوانند در حفظ توازن مذکور جهت رفع فساد نقش لازم داشته باشند.

وظیفه موظفین قانون اساسی افغانستان و مصوبین آن که در حقیقت مسوولیت ادعای تمثیل اراده مردم افغانستان را بدوش دارند:

درین جای شک نیست که به دوش این هموطنان ما بار بس سنگین گذاشته و مانند آنها در گذشته نمیتوان سراغ کرد، مخصوصاً که بنا بر یک سلسله عوامل جهانی و افغانی به گمان غالب از آزادی عمل لازم هم برخوردار نخواهند بود. لذا با وجود آنهاهم وظیفه هموطنان دیگر ایجاب مینماید که

باید از طریق توضیح اهداف قانون اساسی آینده و راه رسیدن به آن تا حدی درین مورد روشنی  
اندازند :

یکی از اهداف این قانون اساسی با استفاده از تجارب اندوخته از جهاد کم نذیر مردم ما و از وصیت  
شهادی مرد و زن افغان درین راه و از تجارب تلخ ولی ممد طرز دید واقعیت‌بینانه در مقابل  
مناسبات داخلی و خارجی از دوره خانه جنگی ویران کننده ما و ارائه نمونه عملی و تحقق پذیر  
مشخص به جهانیان به پاس تساند قابل قدر و فراموش ناشدنی شان در روزهای دشوار جهاد ما از  
طریق تنظیم و تحقق یک نظام برای آینده جامعه خود واضح سازیم که بر خلاف پیش داوری های  
موجود در بعضی حلقه های جهانی در باره تمدن و اصول اسلام به حیث اعلان حرب به صلح و  
ثبات جهان، در حقیقت تنظیم زندگی یک دولت بر مبنی اصول اسلام میتواند وسیله مؤثر تفاهم و  
همکاری در راه رفع مخالفت های ذات البینی جوامع بشری ناشی از شک و شبهه بین مسوولین  
تمدنهای جهان باشد و در عین حال قادر به تأمین صلح و ثبات در افغانستان پر از جراحات معنوی  
و مادی شده میتواند.

قراریکه در رابطه با تأمین امنیت در جای دیگر به آن اشاره شده باید دید که از کدام طریق قانون  
اساسی باعث تأمین امنیت به نحوی که ذکر شد، شده میتواند .

چنانچه در نوشته مذکور به آن اشاره شد روابط اجتماعی بین قدرتهای اجتماعی در افغانستان  
عموماً بر مبنی غریزه بغض و خوف استوار بوده و غریزه حُب بصورت عام در برابر خاک وطن و  
حفظ آن نقش برآورنده دارد که عدم رعایت واقعیت بینی و انصاف در مورد حق خود و یگران در  
ارتباط به آن موجب شدت غریزه بغض و خوف در رابطه اجتماعی با دیگر هموطنان گردیده.

ایجاد و تحقق نظام حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، کلتوری و سیاسی کشور از طریق تصویب قابل  
تحقق قانون اساسی آینده کشور که بر واقعیت بینی و انصاف افراد جامعه در مورد حق خویش و  
دیگران استوار باشد، نه تنها باعث تقویه غرایز حُب و رجا در برابر نظام مذکور، قانون اساسی و  
مصوبین و طراحان گردیده، بلکه زودتر از آن که توقع رود احتمالاً سایر روابط اجتماعی یعنی  
ساختار و سیستم توزیع قدرتهای اجتماعی در دولت از برخورد غرایز حُب و رجا اکثریت مردم ما  
بهره مند خواهند شد.

هر چند در طرح مورد بحث به گونه توجیه به این موضوع مبذول شده مثلاً به پیروی از اصل  
تفکیک قوای ثلاثه در ارتباط به آن پیش بینی نظام تا حدی شبیه سیستم جمهوری اضلاع متحده  
امریکا با تضمین یک عده حقوق و آزادی های فردی و ازین طریق وضع حدود و شرایط برای نفاذ  
قدرت دولت، پذیرش اصل مرکزیت اداری، با آمیزش قسمی عنصر عدم مرکزیت در آن از طریق  
تفویض صلاحیت های هم به رکن انتخابی در سطح ولایات ولسوالی ها و شهر ها، تأکید بر

رعایت اصل مساوات مردم در برابر قانون و اصل اراده آزاد مردم افغانستان به حیث مرجع علیای اتخاذ تصمیم بشمول تصویب قانون اساسی، تقدیر از دین مقدس اسلام در رابطه با نظام آینده افغانستان و یکعده مطالب دیگری که تنظیم آن تا حد زیاد مربوط به قوانین عادی میباشد.

روابط بین‌المللانی در دولت اسلامی که حاوی قدرتهای اجتماعی و نظام توزیع آن میباشد، بر بنیاد اصل مهم سلوک ذات البینی "تعاطف و تراحم و توأد" (تساند با همی) (صحیح المسلم جلد ۴ صفحه ۱۶۶۸) ضامن وحدت از تعدد افراد جامعه، همچنان وحدت از قدرت دولت از تعدد قدرتهای اجتماعی در سطح دولت بوده و سایر ارزشهای قانون اساسی را جهت دهی می کند. بنابراین اصل کرامت و حرمت شخص حاوی حرمت جان، مال و حیثیت و شهرت شخص باشد. (بخاری و مسلم مذکور در النبوی صفحه ۵۶)

همچنان اصول: عدالت، مساوات در برابر قانون، مسابقه در اجرای امور خیر و نیک، پیروی از اصل اکثریت آرا در تصمیم گیری دسته جمعی، (مشکات المسایح، جلد اول صفحه ۳۳۵ - ۳۳۶)، اعتدال در عمل و "امر به معروف و نهی از منکر" در حقیقت ماهیت و طرز نفاذ قدرت دولت افغانستان سهم مردم آنرا در ایجاد حدود و شرایط آن تثبیت مینماید.

همچنان پذیرش این اصل که یک شخص و یا عده از اشخاص در نتیجه آزادی اراده فرد و افراد ناشی از نقش عمده آزادی عقد و مقاوله توسط شخص یا اشخاص دیگر تمثیل شده میتوانند. در ساختار دولت نقش غیر قابل انصراف را دارد و این اصل در دکترین مغرب زمین به حیث پرنسیپ (Repraesentation) یاد میشود.

اصول فوق الذکر قسماً در تنظیم سلوک افراد و قسماً در سطح ساختار و تنظیم دولت و جامعه و بعضی هم در هر دو سطح نقش بنیادی دارند.

یکی از اصول عمده اسلام که در قرآن به حیث علامه فارقه جامعه و دولت اسلامی معرفی گردیده و در هر دو سطح فوق الذکر نقش غیر قابل انکار دارد عبارت از اصل "امر به معروف و نهی از منکر" میباشد. هر چند در حدود مشخص این محفل بحث مزید راجع به اصول اسلام گنجایش ندارد به گمانم توقف مختصری در ارتباط با اصل "امر به معروف و نهی از منکر" ضرور خواهد بود. زیرا که بنا بر عوامل تاریخی در مراحل اولی تمدن اسلامی در اوایل دوره خلافت اموی در دمشق بدون درک ماهیت واقعی این اصل و ابعاد اثرات آن در اثر مغالطه و با تقلید از یک مؤسسه پولیس امور اخلاقی و نظم مارکیت زاده نظام امپراطوری روم شرقی آنزمان که بنام (Ageronomus) یاد میشد در آن قالب گنجانیده شده و در اثر تفسیر ناموزون احکام مربوط به این اصل با احتساب مساوی قرار داده محدود شد و تنزیل یافت. بالاخره در دوره سلطه طالبان در افغانستان و سوء استفاده شان از نام این اصل بر ذهنیت عامه مردم ما در برابر "امر معروف و نهی از

منکر و تعیین یک اداره به این نام تأثیر منفی قابل ملاحظه وارد شد. همچنان میلان انحرافی نظام سیاسی جوامع اسلامی که بسیار زود عمدتاً به نظامهای خود رأی گرا و اکثراً هم استبدادی مبدل شدند، توجه بیشتر به خصوصیت پولیسی تبارز قدرت دولت مبدول شده با عث ادامه اشتباه دوره امویان گشت.

به گمانم امروز بیشتر از هر وقت دیگر ضرورت به تحقیق و بحث جدی و همه جانبه در باره این اصل ضروری میباشد. امر نهي در حقیقت واداشتن شخص یا اشخاص به عملی و باز داشتن شان از عملی میباشد، که تحقق آن متکی بر وجود و ناشی از وجود رابطه معین اجتماعی بین طرفین امر و نهي بوده که به موجب آن امر و نهي اراده اش را بر جانب پذیرنده آن نافذ سازد.

قراریکه در بحث قبلی راجع به تأمین امنیت به آن تماس گرفته شد، چنین روابط اجتماعی عبارت از قدرتهای اجتماعی میباشد که نباید با قدرت فزیزی مغالطه شود. همچنان قراریکه در ضمن آن دیده شد یکی از چار غریزه انسانی حُب، بغض، خوف و رجاء و یا انواع مرکب این غریزه ها عامل پیروی فرمان بر از فرمان امر به نوبه خود توسط عوامل مختلف از قبیل: قدرت فزیزی، عقیده، عنعنه پرستی تبارز شخصیت/توانگری/محبت/تلقین مؤثر، استدلال، رویه پسندیده/از خود گذری، سازمان دهی مؤثر و حتی اوصاف منفی از قبیل تطمیح و تهدید و غیره به حیث عوامل مؤثر بر غریزه های چارگانه مذکور میتوانند. لهذا جهت نفاذ امر ونهیه داشتن قدرت اجتماعی شرط است. بنا برین تحقق این اصل منوط به دسترسی به قدرت اجتماعی در سطح جامعه و همچنان در سطح دولت سهم داشتن در کلیه عملیه نفاذ قدرت دولت بوده و اشتراک افراد را در عملیه تکوین نظام توزیع قدرتهای اجتماعی در دولت به معنی حفظ و یا تعدیل آن ایجاب مینماید. این عملیه عبارت از اشتراک در سیاست دولت میباشد.

پس بموجب این اصل افراد جامعه دولت اسلامی حق ووظیفه اشتراک را در امور دولت درسطح سیاست، اقتصاد، کلتور، اجتماع وغیره حاصل مینمایند.

لذا به نظر اکثر علما اصل امر به معروف ونهی از منکر محدود به مرجع ولایت نبوده، بلکه بموجب نص قرآنی و حدیث نبوی (ص) به هر مسلم و مسلمه تعلق دارد (شیخ عبدالحق المحدث دهلوی اشعه اللمعات ملتان جلد چهارم ترجمه فارسی صفحه ۱۷۳ الی ۱۷۴) (همچنان سوره التوبه سوره ۹، آیت ۷۲)

همچنان نقش افراد دولت وجوامع اسلامی در ایجاد عرف (معروف) نهي و منکر، برآزنده میباشد چه آنچه نزد جامعه اسلامی پسندیده باشد معروف و آنچه نزد شان مردود باشد منکر است.

معروف و منکر از عرف (البته عرف غیر فاسد یعنی صحیح) مردم نشأت میکند. در ایجاد عرف همه مردم بدون رعایت درجات و طبقات سهیم بوده و رعایت چنین عرف بحیث یکی از منابع فقه

تشنه



وشرع برای تشریح و قضا واجب می‌باشد ( عبدالوهاب خلاف علم لصول الفقه ،  
۱۹۶۸ صفحه ۸۸ الی ۹۱ )

از جانب دیگر ماهیت (dynamic) عرف مطابق شرایط زمان و مکان در حالت انکشاف و تکامل می‌باشد .  
بنابر شرح فوق اصل " امر معروف ونهی از منکر " از دو جهت اشتراک مسلمانان دولت اسلامی را  
بصورت فعال و dynamic در عملیه تشکیل اراده دولت ایجاب میکند از طریق سهمگیری در  
عملیه تشکیل اراده دولت و تأمین ساختار ( Struktur ) آنرا سایر قدرت های اجتماعی و نظام  
توزیع آن ، یعنی از طریق سیاست و از طریق سهمگیری بحیث فرد جامعه در عملیه ایجاد ذهنیت  
عامه راجع به عرف در رابطه با معروف و منکر. تحقق اصل امر معروف ونهی از منکر برای مردم  
افغانستان البته در حدود رعایت سایر اصول اسلام زمینه فعالیت سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی را  
نه تنها میسر میسازد ، بلکه بآن مکلف هم میشوند . زیرا این اصل طبق اکثریت نظر علما فرض  
میباشد ( چه فرض عین و یا فرض کفایی ) ( شیخ عبدالحق دهلوی صفحه ۱۷۳ )

بنا برین دولت افغانستان مکلف است در سطح قانون اساسی و سایر قوانین در عمل نه تنها ایجاد  
زمینه مساعد برای اشتراک افراد جامعه افغانی در تحقق این اصل آماده میسازد بلکه مکلف به ایجاد  
شرایط مساعد در نظام خود هم باشد تا مردم اش بتوانند از عهده این وجبیه خود در راه تحقق این  
اصل بدر شوند .

انجام این دو وظیفه دولت مستوجب تأمین حقوق و آزادی های فردی ( مرادف به حقوق لیبرال ،  
سوسیال ، مؤسساتی ، دیموکراسی ، اصطلاحات مروج مغرب زمین ) از قبیل آزادی بیان ،  
مطبوعات ، اعتصاب ، اجتماع ، تشکیل سازمانهای سیاسی ، چون احزاب سیاسی ، اجتماعی ،  
اقتصادی ، ثقافتی و همچنان فراهم آوری شرایط لازم برای تعلیم با رعایت اصل مساوات در برابر  
قانون و تدابیر لازمه سازمانی جهت جلوگیری از سوء استفاده از قدرت دولت و قدرت های  
اجتماعی میباشد .

با این برداشت از اصل " امر معروف ونهی از منکر " نقش آن در راه عملیه ایجاد دولت ، جامعه و  
افراد به حیث عنصر موثر واضح تر میشود . رعایت این اصل در نظام حقوقی دولت و در نظام  
توزیع قدرت های اجتماعی نه تنها ایجاب تقسیم صلاحیت های دولت در بین اراکین مختلف و  
متعدد آن مینماید که نظر به شرایط زمان و مکان از هم فرق میکند ، بلکه به منظور جلوگیری از  
فساد ناشی از تمرکز و عدم توازن قدرت هم باید تفکیک آن در ساحه های مختلف اثرات  
قدرت دولت و نظام توزیع قدرت های اجتماعی صورت گیرد .

در صورتیکه اصول فوق الذکر اسلام از طریق نفوذ در ذهنیت مردم ما به حیث ارزشهای خجسته  
بنیادی عقیدوی جامعه در عملیه تصویب و محتوای قانون اساسی کشور تثبیت شود و تحقق

پذیرد، تأثیر آن بر روابط بین‌افغانی افراد جامعه ما نیز مثبت خواهد بود و به مرور زمان توأم با  
علاقه موجوده عاطفوی مردم در برابر میهن‌شان باعث تقویه غریزه‌های حُب و رجا طوریکه  
ضمن بحث در باره تأمین صلح و ثبات یاد آور شدیم تبارز خواهد کرد.

به هر صورت باید در ارتباط با قانون اساسی آینده و عملیه تصویب آن شرایط ذیل تکمیل گردد:

۱ - ایجاد صلح و ثبات در افغانستان در ارتباط با تصویب قانون اساسی به درجه اول مربوط به  
افغان‌هاست که چنین تدابیر را طرح و عملی میکنند و همچنین ارتباط نزدیک با واقعیت‌بینی، مال  
اندیشی و عقیده‌راسخ‌شان به این اصل و اصول اسلامی دارده‌تأثیر مثبت و منفی اوضاع منطقه و  
جهان که بر قضایای مربوط سیاسی افغانستان حین وضع قانون اساسی آینده وارد میشود، نقش غیر  
قابل‌انکار خواهد داشت. ایفای موفقانه این وظیفه قانون اساسی آینده تا حد زیاد مربوط به آنست  
که در عملیه وضع آن مردم چه نقش دارند:

الف: تمام و یا اقلأ عده موثر و قابل‌رعایت قدرتهای اجتماعی جامعه افغانی را بصورت قناعت  
بخش تمثیل نمایند و یا اقلأ مورد اعتماد شان باشند.

ب: آیا ذهنیت عامه افغانستان خواهد پذیرفت که هیات واضح قانون اساسی واقعاً ممثل اراده مردم  
بوده و اهلیت آنرا دارد.

ج: آیا فضای سیاسی و ماحول مربوط به عملیه وضع قانون اساسی آینده مجال آنرا میدهد که  
واضع قانون اساسی بدون مداخله دیگران بر ملاک موازین واقعیت‌های افغانستان بصورت  
محسوس تصمیم آزاد اتخاذ کند و یا اینکه بنا بر انهماک در سیاست روزگروپی خویش این آزادی  
عمل را از دست داده، بدون مستقبل‌نگری حتی زیر تأثیر جوانب غیر افغانی قرار میگیرد.

د: آیا واضع قانون اساسی میتواند در سطح قانون اساسی و محتوای آن آمال غیرقابل‌انصراف مردم  
افغانستان را با رعایت جوانب عدیده آن بصورت قناعت بخش تحقق بخشیده و ازین طریق ممانع  
مایوسی و بالتیجه عکس‌العمل غیر مسالمت‌آمیز کتلوی شان شود. خلاصه باید گفت: آیا عملیه  
وضع قانون اساسی، محتوی و واکنش واضع آن، همچنان احتمال مداخلات مستقیم و غیر  
مستقیم مداخلات بعضی حلقه‌های افغانی و غیر افغانی درین ارتباط در ذهنیت عامه چه واکنشی  
را ایجاد میکند و آیا تحقق این قانون اساسی صورت گرفته میتواند و یا نه؟

چنانکه قبلاً دیده شد باوجود علاقه مفرط اکثریت قاطع هموطنان به وطن بر مینای این احساس  
صحیح و یا غلط که هموطنان و نظام نافذ باعث غصب حق‌شان در جامعه شده‌اند، در برابر  
هموطنان و نظام نافذ از خود واکنشی مبنی بر غریزه بغض نشان میدهند. بنا بر آن آینده افغانستان  
و ملت افغان مربوط به آن خواهد بود که آیا واکنش اکثریت و یا اقلأ عده موثر مردم ما در برابر نظام

ناشی از قانون اساسی و تطبیق آن و بالتیجه در برابر هموطنان شان بر غریزه حُب و یا اقسلاً برای آینده بر غریزه رجا استوار میباشد و یا بر عکس بر غریزه های بغض و خوف.

طرح رسمی قانون اساسی مورخه ۱۲ عقرب ۱۳۸۲ هجری شمسی :

چون یقیناً راجع به محتوی طرح بطور مفصل ذوات علاقمند دیگر جامعه افغانی و علاقمندان غیر افغانی ابراز نظر نموده خواهند بود، ولی به هر صورت لویه جرگه موظف به صورت مفصل راجع به آن غور خواهد کرد. درین جا مطالعه این طرح در ارتباط به پاسخ سوالی که قبلاً مطرح شده، صورت خواهد گرفت. همچنان در حدود گنجایش درین مقال امکان تحقیق اصول اسلام طوریکه قبلاً بصورت خلص مورد بحث قرار گرفت، اشاره خواهد شد.

۱ - نقش محتوی قانون اساسی، طوریکه درین طرح انعکاس یافته است عملیه وضع و خصوصیت و نقش واضع (مجلس مؤسسان) قانون اساسی در ایجاد صلح و ثبات دوامدار در افغانستان و ازین طریق مساعد ساختن زمینه برای تبارز لازم غریزه های حُب و رجا در ارتباط با نظام توزیع قدرتهای اجتماعی کشور و تثبیت حدود نفاذ قدرت دولت ؟

در حالیکه بعد از حضور سیاسی و نظامی دول عضو ائتلاف جهانی ضد تروریسم بین المللی در افغانستان نقش فعال ملل متحد، شورای امنیت، سر منشی ملل متحد و نماینده خاص وی و بالاخره فیصله های بن، اداره موقت، لویه جرگه اضطراری و بمیان آمدن طرز کارش و نتیجه آن در ذهنیت عامه مردم ما در داخل و خارج از کشور بدو خوشبینی موجود بود، ولی بعداً بصورت مداوم خوشبینی به شک و تردید بعضی حلقه ها و بالاخره تا حدی زیاد به مایوسی کتله های جامعه افغانی مبدل گردید. همچنان نظر به تجارب گذشته واکنش مراجع بین المللی مخصوصاً (موظفین م.م و ائتلاف جهانی) و اوضاع در داخل افغانستان و واکنش دول منطقه نمیتوان بسیار خوشبین بود که طرح موجود قانون اساسی به اندازه کافی مورد تطبیق قرار گیرد. درین ارتباط مثال ذیل تقدیم میشود : قراریکه میدانیم بموجب فیصله بن قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هجری ش افغانستان با بعضی محدودیت ها تا زمان نفاذ قانون اساسی جدید کشور به حیث قانون اساسی نافذ اعلان شد و مورد تأیید شورای امنیت م م قرار گرفت. مطابق احکام قانون اساسی مذکور (فصل هشتم مواد ۱۰۹-۱۱۱) اراکین شاروالی ها، شاروالها، اعضا و رئیس جرگه های ولایتی و ولسوالی ها توسط انتخابات مستقیم، آزاد، عام و سری برای مدت معین باید انتخاب میشدند. ولی قراریکه دیدیم تا این دم یعنی بعد از دو سال این حکم حتی در مورد شاروالی شهر کابل و جرگه ولایت کابل و ولسوالی های مربوطه آن و در شش گروهی کابل نه تنها تطبیق نشد، بلکه برای عامه کدام معلوماتی راجع به وضع مقررات راجع به آن میسر هم نشده است. لذا این سوال مطرح میشود که

چرا این حکم قانون اساسی تا این دم نافذ و تطبیق نشد و یا احیاناً شده نتوانست. پس چطور میتوان خوشبین بود که با وجود این تجربه حکم مندرج طرح مورد بحث قانون اساسی جدید ( مواد ۱۳۷-۱۴۱) که حتی از لحاظ عبارات نیز با احکام مذکور قانون اساسی ۱۳۴۳ موافقت دارد. در تمام افغانستان بعد از تصویب طرح به این شکل توسط لویه جرگه در ظرف چند ماه آینده مورد تطبیق قرار خواهد گرفت؟ آیا درین مدت کوتاه محض از جهتی که حکم قانون اساسی جدید است وضع تغییر خواهد کرد؟.

۲: اسلام و قانون اساسی از دیدگاه طرح مورد بحث:  
از مطالعه متن طرح مورد بحث چنین استنتاج شده میتواند که بصورت ارادی و یا غیر ارادی در باره صراحت و وضاحت افاده مطالب چندان توجه صورت نگرفته، به این معنی که:  
در مقدمه فقره اول بنام تمام افراد ملت افغانستان بشمول افراد غیر مسلمان آن که توسط مجلس مؤسسان ( لویه جرگه) تمثیل میشوند، اصل اعتقاد به دین مقدس اسلام اعلان میشود. آیا اصطلاح دولت جمهوری اسلامی به معنی تحمیل اجباری دین اسلام بر اعضای غیر مسلمان ملت افغان با وجود تضاد آن با حکم صریح نص قرآن و با تضاد با فقره دوم ماده دوم طرح مورد بحث تفسیر شده است؟

طبق حکم فقره اول ماده ۲، دین افغانستان دین مقدس اسلام است. آیا تعبیر اصطلاح جمهوری اسلامی درین حکم مضمراست؟ آیا نظیر این حکم در ماده سوم صورت گرفته که بموجب آن در افغانستان هیچ قانون نمیتواند نافذ شود که مخالف دین مقدس اسلام و ارزشهای مندرج این قانون اساسی باشد. درین جا ضرورت به تغییر اصطلاح دین مقدس اسلام موجود میشود. آیا تنها احکام مربوط به عقاید در فقه اسلامی، یا بصورت عام تمام احکام فقهی اسلام بشمول اصول و فروع فقهی؟ در صورت پابندی های قانون گذار به فروع احکام فقهی این سوال مطرح میشود که فروع فقهی کدام مذهب؟ چه احکام مربوط به فروع فقه از مذهب تا مذهب فرق میکنند در حالیکه همه مسلمین و لو در هر مذهبی که باشند، باید از اصول اسلامی پیروی کنند. ولی اگر مراد قانونگذار از دین اسلام تنها احکام مربوط به عقاید اسلام باشد، با این عمل خود از اصول اسلام صریحاً تخلف ورزیده باشد، چه احکام مربوط به عقاید در رابطه با گسیختنی با تنظیم سلوک مسلم در جامعه، در برابر هموعان و سایر مخلوق زمین دارد.

پابندی به احکام مربوط فروع فقه علاوه بر مشکلات فوق، جامعه مسلمان افغانی را مواجهه به مشکل بزرگ میسازد. در فروع احکام فقه زمینه برای حکومت خود کام و مستبد، چنانکه طی قرون متمادی مسلمانان از آن زجر کشیده اند، مساعد میشود، تا حدی هم نمونه آن را نظام طالبان و نظام بعد از کمونستان و قبل از طالبان نیز ارائه کرد.

بر خلاف اصول اسلام به حیث بنیاد نظام دولت اسلامی، طی شرحی که قبلاً ارائه شد، از یک جانب منبع مشروعیت نظام دولت افغانستان و قانون اساسی اش گشته و از جانب دیگر جامعه افغانی را در موقعیتی قرار میدهد که طبق مقتضیات عصر از پیشرفت های علمی و اجتماعی مستفید شده و خصوصیت اسلامی خو را حفظ نموده باشد و جلو گیری از اختلاف بین پیروان مذاهب مردم افغانستان از بین میرود.

درین صورت باید بر عبارت ماده سوم علاوه به اصطلاح "هیچ قانون" اصطلاح قانون اساسی را نیز علاوه کرد، زیرا قراریکه قبلاً توضیح شد، اصول اسلام منبع مشروعیت قانون اساسی و نفاذ قدرت دولت نیز میباشد. لذا احکام قانون اساسی که بر مبنی اصول اسلامی متکی باشند، نباید با این اصول در تضاد قرار گیرند. درین صورت دولت اسلامی عبارت از دولتی میباشد که حاکمیت ملی و نظام حقوقی و اجتماعی اش بر مبنی اصول اسلام متکی بوده و حدود آن توسط این اصول تعیین گردد.

بنابراین در متن طرح مورد بحث اصطلاح "دین مقدس اسلام" طبق شرح فوق عند اللزوم به اصطلاح اصول اسلام<sup>۲</sup> تعویض شود.

بین همین این حکم ماده ۷۲ طرح که مسلمان بودن وزرا را ذکر نه کرده و متن حلف شان تضاد وجود دارد، "بنام خداوند بزرگ سوگند یاد میکنم که دین مقدس اسلام را حمایت میکنم..." اگر واقعاً مراد این بوده باشد که وزرا باید مسلمان باشند باید در صفت افغان، صفت مسلمان نیز علاوه شود.

متن سوگند اعضای ستره محکمه در باره مقید بودن به احکام دین اسلام بسیار صراحت دارد. (ماده ۱۱۹)

"بنام خداوند بزرگ سوگند یاد میکنم که حق و عدالت را طبق احکام دین مقدس اسلام... اجرا نمایم" در حالیکه در ماده ۱۱۸ راجع به اینکه اعضای ستره محکمه باید مسلمان باشند صراحت وجود ندارد، آیا مراد کمیته تسوید این بوده که غیر مسلمانان نیز میتوانند عضو ستره محکمه باشند، چیزی که به عقیده بنده غلط است، باید متن حلف شان اصلاح گردد. ولی به عقیده بنده حتمی است که به صراحت شرط مسلمان بودن برای اعضای ستره محکمه و قاضی القضاة ذکر شود.

در صورت پذیرفتن اصول اسلام به حیث بنیاد نظام دولت افغانستان اصلاح ماده ۱۳۰ نیز ضروری میباشد. تعدیل آن یا مطابق متن ماده ۱۰۲ قانون اساسی سال ۱۳۴۳ به این معنی صورت گیرد که عوض عبارت "...به پیروی از احکام فقه حنفی" عبارت "...به پیروی از اساسات کلی فقه حنفی

شریعت اسلام... قبول شود و اگر این هم بنا بر کدام دلیل مطلوب نباشد، به اصطلاح اصول یا اساسات اسلام اکتفا شود. ... با پیروی از اصول ( اساسات اسلام ) \*  
با ورود این تعدیل ضرورت به حکم ماده ۱۳۱ نیز باقی نمی ماند.  
در ماده ۱۴۹ تعدیل عبارت دین مقدس اسلام<sup>۲</sup> به عبارت اصول اسلام<sup>۳</sup> کفایت و ضرورت به ذکر اصطلاح نظام جمهوری نیست، زیرا که نظام جمهوری غیر دیکتاتوری با مشروطیت و محدودیت قدرت دولت در اصطلاح اصول اسلام مضمّن است.  
۳ - حاکمیت ملی:

در بحث پیشتر راجع به رابطه اصول اسلام با قدرت و سیادت در باره محدودیت نفاذ آن توسط اصول اسلام مطالبی به عرض رسید که بیشتر سیادت ملی به معنی کمتر رادیکال آن نه تنها از نقطه نظر اسلام بلکه از نظر دکترین حقوق طبیعی بشر نیز صورت می گرفت. با وجود حدود موضوعه فوق، فقره دوم مقدمه طرح ویا در دو مورد دیگر قیودی بر حاکمیت ملی و سیادت دولت افغانستان وضع شده که قابل اندیشه می باشد، چه به گمان غالب افغانستان در گذشته نیز بنا بر تعهدش به اصول اسلام بعضی از موافقات م م را نپذیرفته باشد و در آینده نیز در چنین حالتی قرار گیرد.

این عبارت مقدمه با بعضی مطالب در متن نقیض واقع شده.  
ذکر دو مطلب ذیل در مقدمه به نظرم مفید خواهد بود.  
در فقره ۴ مقدمه \* با تقدیر از فداکاری ها ...\* در جای مناسب عبارت "مرد و زن افغان طوری ذکر شود که حاوی جهاد و شهادت و مبارزه هم باشد. همچنان لازم خواهد بود اگر از نقش جهاد افغانستان در سطح این کشور و به شکل تقدیر از تساند خانواده بشری با ملت افغان از نتایج مثبت جهاد ما در راه دفاع از آزادی و رفع خطر تجاوز بر حقوق دیگران نیز تذکری صورت گیرد.  
۴: حقوق و آزادی های فردی :

با وجود اینکه اکثریت <sup>۴</sup> حقوق و آزادی های فردی در طرح قانون اساسی گجانیده شده ولی استعمال اصطلاحات بعضاً غیر دقیق میباشد.

به گمانم باید بصورت خاص راجع به اصل مساوات در برابر قانون و تعزیف منع تبعیض و امتیاز توضیح شود که امتیاز و تبعیض در ارتباط با چه چیز ؟

در مورد حق تاسیس احزاب سیاسی علاوه بر قیود وضع شده باید قید معینی در ضرورت ساختار با ماهیت دموکراتیک بشکل از پائین به بالا و وضع قیودی به منظور حفظ حقوق اعضای حزب در برابر رهبری آن صورت گیرد.

در بعضی موارد بدون موجب جزئیات موضوع نیز تنظیم یافته و بر دولت به صورت مطلق و خاص تحمیل شده که در شرایط کنونی از انجام آن عاجزاست مثلاً در ساحه تعلیم و تربیه و خدمات صحتی و غیره .

۵ : تنظیم رابطه بین اراکین دولت :

طرح مورد بحث اساساً از اصل تفکیک قوای ثلاثه به شکلیکه در قانون اساسی اصلاح متحده تنظیم شده پیروی نموده ولی در آن هم به نفع مقام ریاست جمهور و به ضعف پارلمان و قضا با فراتر گذاشته است . عامل آن شاید از جانب نشویش از تشتت موجود در امور دولت باشد و از جانب دیگر هم از علاقه دوستان غیر افغانی بعضی حلقه های افغانی به منظور تثبیت موقعیت دوستان شان در مقام رهبری افغانستان نشأت گرفته خواهد بود چنانچه در ماده ۱۵۷ حکومت انتقالی را توظیف به صلاحیت های از قبیل اصدار فرامین تقنینی مربوط به انتخابات رئیس جمهور ، شورای ملی ، شورا های محلی ، کمیسیون مستقل نظارت بر انتخابات اتخاذ تدابیر لازم جهت آماده ساختن زمینه برای تطبیق حکام قانون اساسی نموده و در عین حال رئیس حکومت انتقالی حق کاندید شدن برای احراز مقام ریاست جمهوری را نیز دارد . احتمال سوء استفاده از امکانات فوق الذکر را نمیتوان رد کرد .

همچنان صلاحیت های عزل و نصب سایر قضات مربوط به قوای قضائیه ، صلاحیت نصب لوی خازنوال (با موافقه شورای ملی) ولی صلاحیت عزل او بدون موافقه کدام مرجع دیگر عامل قدرت زیاد برای رئیس جمهور و باعث ضعف دیگر اراکین دولت میگردد . صلاحیت مراقبت از اجرای قانون اساسی طبق ماده ۶۴ فقره اول خیلی عام و غیر دقیق بوده در زمینه سوء تفاهم و سوء استفاده و ایجاد حالت بحرانی را مساعد میسازد . همچنان صلاحیت مراجعه به آرای عامه میتواند تحت شرایط معین باعث ضعف موقعیت شورا در برابر رئیس جمهور شود .

از جانب دیگر مشاهده میشود که علی الرغم تمام این صلاحیت ها و قدرت ناشی از آن در موضوع تابعیت رئیس جمهور از عبارات غیر دقیق استفاده صورت گرفته در حالیکه از یک جانب تاکید برین میشود که رئیس جمهور باید متولد از والدین افغان بوده و تابعیت کشور دیگری را داشته نباشد ( ماده ۶۲ فقره اول ولی از جانب دیگر این مطلب به حدی غیر دقیق افاده شده که حتی در مقایسه با شرط موضوع تابعیت کاندید و کالت در ولسی جرگه این قید غیر مؤثر معلوم میشود در حالیکه والدین کاندید ریاست جمهوری حین تولد او افغان بوده اند، این احتمال وجود داشته میتواند که خود او در مدت کوتاه پیش از کاندید شدنش در عوض تابعیت کدام دولت دیگر تابعیت افغانستان را حاصل کرده باشد ، در صورتیکه بنا باشد برای احراز مناصب معین کاندید باید تنها دارای تابعیت افغانستان باشد ، بعقیده بنده لازم خواهد بود که برای عده از موظفین مناصب

حساس دولت شرایط دقیق در این باره وضع گردد. از رئیس جمهور و معاونش گرفته تا به قاضی القضاات و اعضای ستره محکمه، وزرا، لوی خاارنوال، صاحب منصبان عالی رتبه عسکری و دیپلمات ها، منسو بین دستگاه امنیت و وکلا و امثالهم.

راجع به عملیه انتخابات رئیس جمهور و وکلای شورا در باره پیشنهاد ذیل چه فکر میشود؟ عوض اینکه این شخصیت ها خود کاندید شوند باید توسط یکعده قابل ملاحظه هموطنان با ترکیب متوازن در سطح دولت افغانستان برای رئیس جمهور و در سطح حوزه انتخاباتی وکلای شورا پیشنهاد شوند.

همچنان راجع به ترکیب اعضای لویه جرگه چنین پیشنهاد میشود که علاوه بر اعضای پیش بینی شده طرح مورد بحث یکعده افراد افغان منحبث دارنده وظیفه خویش عضویت لوی جرگه را حایز گردند مثلاً روسای پوهتون های افغانی، روسای انجمن های غیر دولتی از قبیل اتحادیه ژورنالستان، هنر مندان، حقوق دانان، نویسندگان، انجمن حمایه از حقوق بشر و امثالهم.

۶: موقعیت قوه تقنین: طرح مورد بحث شاید بنابر تجربه دوره دموکراسی ده ساله قانون اساسی ۱۳۴۳ باطرز کار شورای آن زمان ویا بنابر عوامل دیگر از حد معمول ضعیفتر پیشنهاد شده است. مثلاً نداشتن مصونیت پارلمانی به معنی معمول جهانی آن.

تعیین قید زمان برای تصامیم آن. مثلاً در ماده ۱۹۸ قید تصویب بودجه را در ظرف یکماه و یا اجازه اخذ ویا اعطای قرضه را در قید ۱۵ روز باید صادر کند.

چیزیکه نه تنها بضرر موقف شورا تمام میشود، بلکه از نقطه نظر مصالح ملی هم میتواند خیلی مضر تمام شود.

۷: موقعیت ستره محکمه وقوه قضائیه:

انتصاب اعضا و رئیس ستره محکمه توسط رئیس جمهور البته در سطح توازن قوا یک عنصر مهم به نفع موقعیت ریاست جمهوری میباشد، که اصولاً میتوان با آن موافق بود. ولی تجویز صلاحیت مراقبت از اجرای قانون اساسی بعبارتیکه در فقره اول ماده ۶۳ ذکر شده علاوه براینکه باعث بروز مشکلات در توجیه صلاحیت کنترل تطابق قوانین، مقررات و اجراءات دولت باقانون اساسی عین قوه قضائیه وریاست جمهوری امکان سوی استفاده از همان عبارت توسط مقام ریاست جمهور را بوجود آورده میتواند.

هم چنان تعیین، تقاعد، قبول استعفی و عزل قضات (طبق فقره ۱۳ ماده ۶۴) توسط رئیس جمهور علاوه براینکه لطمه بزرگ به توازن بین قوه قضائیه و اجرائیه به نفع رئیس جمهور میباشد نه تنها بضرر استقلال قضا تمام میشود، بلکه از این طریق باعث نفوذ سیاست و گروه های سیاسی در امور قضا می نیز میگردد. بعقیده بنده باید از جمله آنانیکه شرایط لازم را جهت تقرر بحیث



قاضی تکمیل نموده و داوطلب وظیفه قضا باشند باید از طرف ستره محکمه بوظیفه قضایی گماشته شوند. خوب خواهد بود اگر قضات برای یکدوره معین (مثلاً ۵ سال) باین وظیفه در یک محل تعیین گردند.

در خاتمه باید گفت که چون فعلاً جامعه افغانی در حالت اضطرار قرار دارد همه جوانب دخیل باید متوجه وظیفه ایمانی و تاریخی خویش بوده و نگذارند، که حلقه های معین افغانی بکمک دوستان خارجی خویش با استفاده از موقعیت شکلی خویش بر منافع ملی ما معامله ورزند. هم چنان باید با تجربه از گذشته اینرا در یافته باشیم که پیش از یک ملیون مرد وزن افغان زندگی خود را برای تحقق اهدافی قربان کرده اند که عدو ریاکار و گمراه باریختن خون دیگران مانع تحقق آن شده اند و جامعه ما را باین حالت مواجه ساخته اند.

در حالت موجوده بدون گذشت و سعی در راه تفاهم برادرانه در امور ذات البینی خویش تحقق اهدافیکه به ارزش قربانی بهترین اولاد ملت افغان میسر شده بود بار دیگر برآورده شدن آن ناممکن خواهد شد و ما نزد خالق خود، ضمیر خود و تاریخ مانند عدو دیگر مسوول خواهیم شد. آیا در برابر این تیره بختی کدام رتبه، منصب، القاب و یا دیگر امتیازهای هست که بتواند آنرا جیره کند؟

و من الله التوفیق. روزی ۱۳۸۲ / ۱۱ / ۲۰۰۳

